



شماره سی ام
زمستان ۱۳۹۳
دوره نهمین و دوازدهمین
صفحات ۱۱۷-۱۳۱

ریشه‌شناسی چند واژه از گویش گیلکی

دکتر نرجس بانو صبوری*

استادیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه پیام نور

دکتر بلقیس روشن

دانشیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه پیام نور تهران

چکیده

گویش گیلکی از گویش‌های ایرانی نو است که در ناحیه وسیعی از استان گیلان در حاشیه دریای خزر و نیز بخش‌هایی از استان مازندران رواج دارد. این جستار اختصاص دارد به بررسی ریشه‌شناختی چند واژه از گویش گیلکی شرق گیلان. در هر مدخل، ابتدا ریشه ایرانی باستان و هندواروپایی واژه یا فعل مورد نظر و برابره‌های آن در دیگر زبان‌های ایرانی را آورده‌ایم، سپس به بررسی ساخت اشتقاقی آنها در گویش گیلکی، فرایندهای واجی و گاه رابطه نحوی واژه مورد نظر پرداخته‌ایم. واج‌نوشت داده‌ها بر پایه گونه گویشی شرق گیلان انجام پذیرفته‌است.

واژگان کلیدی: ریشه‌شناسی، گویش گیلکی، ایرانی باستان، زبان‌های ایرانی

۱- مقدمه

گویش گیلکی از گویش‌های ایرانی نو است که در ناحیه وسیعی از استان گیلان در حاشیه دریای خزر و نیز بخش‌هایی از استان مازندران رواج دارد. شواهد زبان‌شناختی نشان از تعلق این گویش به زبان‌ها و گویش‌های شمال غربی ایران دارد. با توجه به ویژگی‌های ساخت‌واژی و آوایی، این گویش عمدتاً به دو گونه گویشی غرب و شرق تقسیم می‌شود. گونه گویشی غرب در نواحی غربی استان گیلان در شهرهایی همچون رشت، خمام، بندر انزلی، فومن و نواحی هم‌جوار آنها، و گونه گویشی شرق در امتداد دریای خزر در شهرها و روستاهای مناطق شرقی این استان در شهرهایی چون لاهیجان، لنگرود، رودسر، سیاهکل و نیز قسمت‌هایی از مازندران رایج است. همچنین گونه دیگری از گویش گیلکی، یعنی گالشی، در بخش‌هایی از گیلان در نواحی دیلمان و اشکورات رواج دارد.

در این جستار، به بررسی ریشه‌شناختی بیست واژه از گویش گیلکی پرداخته‌ایم. در هر مدخل، نخست ریشه ایرانی باستان و هند و اروپایی آورده شده و سپس برابری واژه مورد نظر در دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی و نیز زبان فارسی معیار ذکر شده‌است. پس از آن، به بررسی ساخت اشتقاقی واژه در گویش گیلکی پرداخته شده و فرایندهای واجی صورت-گرفته در واژه توضیح داده شده‌اند. همچنین در برخی موارد، به اختصار به رابطه نحوی واژه مورد نظر اشاره شده‌است. واج‌نوشت داده‌های این پژوهش براساس گونه گویشی شرق گیلان انجام پذیرفته‌است.

در زمینه ریشه‌شناسی واژه‌های گیلکی پژوهش‌چندانی انجام پذیرفته‌است. از میان معدود تحقیقاتی که در این زمینه صورت گرفته‌اند، می‌توان به این آثار اشاره کرد: حسن‌دوست (۱۳۸۰) در مقاله‌ای با عنوان «اشتقاق چند واژه گیلکی»، چهل واژه گیلکی را مختصراً از دیدگاه ریشه‌شناختی بررسی کرده‌است. صبوری (۱۳۹۲) در مقاله‌ای با نام «ریشه‌شناسی چند مصدر گیلکی»، پس از توصیف کوتاهی در خصوص ساختار مصدرهای گیلکی، به بررسی ریشه‌شناختی چهارده مصدر گیلکی پرداخته‌است. داده‌های این جستار از گونه گویشی شرق گیلان گردآوری شده‌اند. همچنین چئونگ^۱ (۲۰۰۷) در اثر خود در ذیل ریشه‌های ایرانی باستان به برخی واژه‌های گیلکی اشاره کرده‌است.

۲- ریشه‌شناسی واژه‌ها

/əgadən/ انداختن

مادهٔ مضارع -əgad، مادهٔ ماضی -əgad

> ایرانی باستان -apa-kan* «انداختن، پرتاب کردن؛ نهادن». بسنجید با: فارسی باستان -kan «نهادن؛ انداختن» (کنت، ۱: ۱۹۵۳: ۱۷۸)، فارسی میانهٔ زردشتی abgan-، abgandan «افکندن» (مکنزی، ۱۳۷۹: ۳۱)، فارسی میانهٔ مانوی و پارتی -abgan «افکندن، انداختن» (دورکین-مایستر ارنت، ۲۰۰۴: ۱۰)، ختنی -kan «انداختن، نهادن» (بیلی، ۱۹۷۹: ۵۰)، فارسی «افکندن، افکن».

مادهٔ ماضی گیلکی یعنی -əgad بر پایهٔ صورت ضعیف ریشهٔ (-apa-ka-ta*) ساخته شده‌است. /k/ در میان دو واکه به /g/ تبدیل شده‌است.

این واژهٔ گیلکی بازمانده صورت کهن تر owgandan است. نمونهٔ دیگری از تحول ə>əpa-ow* را می‌توان در مصدر گیلکی /əgənəs(t)ən/ «برخورد کردن» (مادهٔ ماضی جعلی -əgənəs(t) «مادهٔ مضارع -əgən) -> -apa-kan* «انداختن، پرتاب کردن، نهادن» باز یافت.

/əxsâne:n/ فرستادن

مادهٔ سببی -əxsân > مادهٔ مضارع -əxsa

> ایرانی باستان -xsa* «کاوش کردن، جستجو کردن» > هندواروپایی -s -k^hek* -k^hok* «دیدن، اشاره کردن» (پوکورنی، ۱۹۵۶: ۶۳۸). بسنجید با: اوستایی -xsâ- «کاوش کردن، پژوهیدن» (کلنز، ۱۹۹۵: ۱۶)، ختنی -pacas «اقرار کردن» (امریک، ۱۹۶۸: ۶۳). در زبان بلوچی نیز از این ریشه، فعل -šaksā(h)t/šakā(h)- «فرستادن (نامه)» ساخته شده‌است (نک. چئونگ، ۲۰۰۷: ۴۵۰).

1. kent
2. Durkin-Meisterernst
3. Bailey
4. Pokorny
5. Kellens
6. Emmerick

در واژه گیلکی، /ə-/ در جایگاه آغازین، پیش‌هشت^۱ است.

əz/ من

ضمیر اول شخص مفرد در حالت فاعلی. بسنجید با: اوستایی azəm و فارسی باستان adam، هر دو ضمیر اول شخص مفرد در حالت مستقیم، پارتی az «من» (دورکین-مایستر ارنست، ۲۰۰۴: ۸۲)، سغدی azu «من» (قریب، ۱۳۷۴: ۲۳۴۷). همچنین در برخی گویش‌های ایرانی نو نیز می‌توان این ضمیر را یافت: در ابیان‌های، چالی، اشتهاردی، شاهرودی و خوئینی، az (من) در حالت مستقیم به کار می‌رود (نک. حسن‌دوست، ۱۳۸۹: ۱۰۲۵-۱۰۲۷).
گفتنی است ضمیر əz (در حالت فاعلی) در گیلکی، تنها در منطقه کوهستانی دیلمان کاربرد دارد:

əz bušom من رفتم

əz bidəm من دیدم

əz bugutəm من گفتم

در حالت‌های غیرفاعلی در این ناحیه از ضمیر mən استفاده می‌شود:

mən bədi مرا دید

mən bugut به من گفت

در دیگر نواحی گیلان برای اول شخص مفرد در حالت فاعلی از mən (>mana*)، بسنجید با: اوستایی mana و فارسی باستان manā ضمیر اول شخص مفرد در حالت اضافی، فارسی میانه man (یا mu (دیگر گویش‌های ایرانی: انارکی mu، بویراحمدی mo بوشهری mo گزی mu، شوشتری mo (نک. حسن‌دوست، ۱۳۸۹: ۱۰۲۶-۱۰۲۵)) استفاده می‌شود. mu در منطقه شرق گیلان کاربرد داشته و در نواحی غربی گیلان از mən استفاده می‌شود.

/bə- vastə/ آرزو شده، خواستنی

صفت مفعولی است از ماده ماضی -vast- (/bə-/) پیشوند تصریفی گیلکی است که پیش از صفت مفعولی واقع می‌شود، >vast- ایرانی باستان *u as- «خواستن، آرزو کردن»

> هندو اروپایی - *uek'* «آرزو کردن، خواستن» (چئونگ، ۲۰۰۷: ۴۲۷). بسنجید با: اوستایی *vas-* «خواستن، آرزو کردن» (بارتلمه، ۱۹۰۴: ۱۳۸۱)، فارسی میانه مانوی *paywōs-*, *payōs-* «آرزو داشتن، تمنا کردن» (دورکین-مایستر ارنست، ۲۰۰۴: ۲۹۱)، پارسی *was-* «آرزو داشتن» (همان: ۳۴۶)، فارسی «پیوسیدن، بیوسیدن» به معنی «چشم داشتن، امید داشتن».

/ə/ در جایگاه پایانی واژه، پسوند صفت مفعولی گیلکی است که به انواع ماده ماضی می‌پیوندد. صفت مفعولی /bə-vastə/ در برخی گونه‌های گویشی گیلکی از جمله لاهیجانی، رودسری و لنگرودی به صورت /bə- vassə/ (با ابدال /st/ به /ss/) نیز کاربرد دارد.

/če:n/ زادن

ماده مضارع *č̣in-*، ماده ماضی *č̣e-*

> ایرانی باستان (?) **čai-* «استراحت کردن، نشستن» > هند و اروپایی **k^w(e)iH₁-* «استراحت کردن، آرام بودن» (چئونگ، ۲۰۰۷: ۳۰). در زبان‌های ایرانی باستان و ایرانی میانه، ظاهراً این ریشه در ساخت فعل یا اسمی به کار گرفته نشده است؛ اما در گویش‌های شمال غربی، می‌توان فعل‌هایی را یافت که بر پایه این ریشه ساخته شده‌اند: ابوزیدآبادی *č̣in- /č̣ešt*، ابیانه‌ای *č̣in- /č̣āšt*، انارکی *nigišt /nigišt nig-*، *nik-* همگی به معنی «نشستن» (نک. حسن دوست، ۱۳۸۹: ۹۲۷). چئونگ (۲۰۰۷: ۳۰) این ریشه را گونه‌ای از ریشه فعلی **č̣i a-* «آرام بودن، استراحت کردن» برشمرده است.

/če:n/ به معنی «زادن» عمدتاً در گویش گیلکی شرق کاربرد دارد و برابر آن در گویش غرب فعل */za:n/* «زادن» است. /če:n/ را در این مفهوم، می‌توان از نظر معنایی تقریباً برابر دانست با فعل مرکب «فارغ شدن» که در فارسی مفهوم «زادن» نیز از آن اراده می‌شود.

گفتنی است در گیلکی مصدر دیگری وجود دارد که با این مصدر هم‌آوا^۲ است؛ یعنی /če:n/ که برابر است با مصدر فارسی «چیدن» و از ریشه ایرانی باستان **čai-*

1. Bartholomea
2. homonymous

«توده کردن، جمع کردن» > هندو اروپایی $k^w ei-$ «نباشتن، توده کردن» (چنونگ، ۲۰۰۷: ۲۷) مشتق شده است. این مصدر در گیلکی از نظر پیوستن پیشوندهای اشتقاقی به آن بسیار غنی است و با پیشوندهای مختلف به معانی مختلف به کار می‌رود: /če:n/ «چیدن»: /də-če:n/ «مرتب کردن»، /fī-če:n/ «جمع کردن»، /fu-če:n/ «بستن چشم»، /va-če:n/ «از هم باز کردن»، /u-če:n/ «برچیدن».

حذف /d/ میان واکه‌ای و کشش واکه‌ای حاصل از آن که در /če:n/ رخ داده، از پرسامدترین فرایندهای واجی در گویش گیلکی شرق به‌ویژه در ساخت مصدرهای این گویش است: /bo:n/ «بودن»، /de:n/ «دیدن»، /kəše:n/ «کشیدن»، /rəse:n/ «رسیدن»، /šo:n/ «شدن».

/dəčik/ آن که به کسی یا چیزی بسیار می‌چسبد.

ماده مضارع است که مفهوم صفت فاعلی از آن اراده می‌شود. ماده ماضی جعلی -də-čik- əs(t)- و نیز مصدر جعلی /də-čik-əs(t)-ən/ «چسبیدن» از ماده مضارع -də-čik- ساخته شده‌اند. /də-/ پیشوند اشتقاقی گیلکی است که در این واژه گاه به صورت /di-/ نیز ظاهر می‌شود: /čik-/dičik/ «ایرانی باستان -čak*» «ضربه زدن، برخورد کردن». بسنجید با: سغدی CX- «جنگیدن» (قریب، ۱۳۷۴: ۳۳۱۰). «چخیدن» به معنی «جنگیدن، ستیزه کردن» که در متون کلاسیک ادب فارسی به کار رفته دخیل از CX- سغدی است. در تاریخ بیهقی آمده است:

و چاکران و بندگان را زبان نگاه باید داشت با خداوندان، که محال است روباهان را با شیران چخیدن (بیهقی، ۱۳۸۱: ۲۲۷).

تحول ریشه ایرانی باستانی -čak* به صورت -čik در گیلکی این گونه است: -čak* > -čik- čäk- صورت واداری مصدر /dəčikəs(t)ən/، مصدر /dəčikane:n/ «چسباندن» است. علاوه بر این، مصدر ساده *čikəs(t)ən با پیشوند /fə-/ نیز با اندک تفاوت معنایی در گیلکی کاربرد دارد: /fə-čikəs(t)ən/ «به چیزی چسبیدن و بالا رفتن».

/dəkalanə:n/ آوار کردن، ویران کردن

ماده سببی -dəkalan- > ماده مضارع -dəkal-

> ایرانی باستان **kar-* «گستردن، پراکندن» > هندواروپایی *k^werH-* «گستردن، پراکندن» (چئونگ، ۲۰۰۷: ۲۴۱)، بسنجید با: اوستایی *kar-* «گستردن، کاشتن، شیار زدن» (بارتمه، ۱۹۰۴: ۴۴۹). برابر مصدر گیلکی را در چند فعل آسی می‌توان یافت: *kaldkælyn* / *kælun/kald* «جاری شدن، ریختن»، *kalun/kald* / *kalyn/kald* «ریختن، سرازیر شدن»، *xalyn/xæld* «ریختن، ویران کردن، نابود کردن» (نک. چئونگ: ۲۰۰۷: ۲۴۰).

/də/ در جایگاه آغازین واژه گیلکی، پیشوند اشتقاقی است. */r/* ایرانی باستان در گویش گیلکی غالباً به همان صورت باقی مانده، اما در برخی موارد به */l/* تبدیل شده است: *k r ka - > kəl:k* «مرغ». مصدر جعلی این فعل گیلکی، */dəkələstən/* «خراب شدن، ویران شدن» است. همچنین مصدر ساده */kaləstən/* در گیلکی با پیشوند */fə-* نیز به کار می‌رود: */fəkələstən/* «خراب شدن، ویران شدن»، */fəkəlane:n/* «ویران کردن».

/dəpâr/ آوار

> ایرانی باستان *par-* > هندواروپایی **per-* «فروختن، تقسیم کردن، بخش کردن» (پوکورنی، ۱۹۵۶: ۸۱۷)، بسنجید با: «پاره» > فارسی میانه زردشتی **pāraka->pārag*.

/də/ در جایگاه آغازین واژه پیشوند اشتقاقی گیلکی است. در گیلکی *dəpâr* با فعل *gudən* به مفهوم «آوار کردن» به کار می‌رود. همچنین مصدر جعلی */dəpârəstən/* «آوار شدن» یا صورت دیگر آن */dəfârəstən/* (با ابدال */p/* به */f/*) نیز که بر پایه همین ریشه ساخته شده است، در گیلکی کاربرد دارد.

/frætən/ خسته کردن کسی با صحبت زیاد

ماده ماضی *frat-*

> ایرانی باستان **fra-* **far-/ta-* «صحبت کردن» > هندواروپایی *el-(s)p(h)* «سخن گفتن با صدای بلند» (پوکورنی، ۱۹۹۴: ۹۸۵). بسنجید با: ختنی *pher-* «صحبت کردن»، *pharā* «گفتار، زبان». بیلی (۱۹۷۹: ۲۶۰) این ریشه را با واژه‌های آسی *äppälun*، *äppäl*، *äppällyn* «تمجید، خودستایی»، ارمنی *araspel* «ضرب‌المثل»، گوتی *spill*

انگلیسی spell «گفتار»، و تخاری -pāl, -pāl «تمجید» مربوط دانسته‌است. همچنین این ریشه در واژه شغنی patfar «ملعون، منحوس» و نیز واژه روشنی patfar «غذای سوگواری» به کار رفته‌است (نک. چئونگ، ۲۰۰۷: ۸۵).

این مصدر در گیلکی، تنها در گونه گویشی سیاهکلی و نواحی اطراف آن به کار می‌رود و در دیگر نواحی گیلان کاربردی ندارد. همچنین از این فعل، تنها صورت ماضی آن مستعمل است و از این‌رو پیشوند تصریفی /bā-/ همواره پیش از آن واقع می‌شود.

/fišadən/ دور ریختن

ماده مضارع fišan-، ماده ماضی fišad-

> ایرانی باستان -šān* «تکان دادن». بسنجید با: فارسی میانه زردشتی (با پیشوند -apa) afšān- /afšāndan «افشاندن، پراکندن، ریختن» (مکنزی، ۱۳۷۹: ۳۴)، پارتی (با پیشوند -wišān- (uī- «فروافکندن» (دورکین- مایستر ارنست، ۲۰۰۴: ۳۵۹)، ختنی -sāñ «فروافکندن» (امریک، ۱۹۶۸: ۱۲۷)، سغدی -šn «لرزیدن» (قریب، ۱۳۷۴: ۹۳۰۰)، خوارزمی -šny «لرزیدن» (صمدی، ۱۹۸۶: ۱۹۸)، فارسی «افشاندن، افشان-». نیز این ریشه در فعل بلوچی -šānt/šān «انداختن» و هورامی -šānāy/ sān «افشاندن» به کار رفته‌است (نک. چئونگ، ۲۰۰۷: ۳۷۲).

در مصدر گیلکی، /fi-/ پیشوند اشتقاقی است و -šad- ماده ماضی است که بر پایه صورت ضعیف ریشه (-šā-ta*) ساخته شده‌است. مصدرهای دیگری نیز از همین ریشه فعلی با پیشوندهای مختلف در گویش گیلکی ساخته شده‌اند. با پیشوند /dā-/ : /dāšadən/، با پیشوند /və-/ : /vəšadən/ که هر دو به معنی «گسترده، پهن کردن» به کار می‌روند.

/fuyâstə/ چپانده شده، فرو کرده شده

صفت مفعولی است از ماده ماضی جعلی -fuyâst- > ماده مضارع -fuyâ- > ایرانی باستان -dā* «نهادن، گذاشتن» > هندواروپایی -d^heH₁- «نهادن، گذاشتن» (چئونگ، ۲۰۰۷: ۴۶). بسنجید با: اوستایی -dā «نهادن، گذاشتن» (بارتمه، ۱۹۰۴: ۷۱۱)، فارسی باستان -dā-

«گذاشتن، ساختن، به وجود آوردن» (کنت، ۱۹۵۳: ۱۸۸)، فارسی میانه زردشتی (با پیشوند ni-، nihādan (ni-، nih- «بنا نهادن، گذاشتن، قرار دادن» (مکنزی، ۱۳۷۹: ۱۱۲)، فارسی میانه مانوی nih- «نهادن، گذاشتن» (دورکین- مایستر ارنست، ۲۰۰۴: ۲۵۲)، فارسی «نهادن، نه-».

/fu/ در جایگاه آغازین واژه پیشوند اشتقاقی گیلکی است که غالباً مفهوم «فرو» از آن برمی‌آید. در این واژه این تحولات واجی دیده می‌شود: /d/ ایرانی باستان در گویش گیلکی غالباً به همان صورت باقی مانده و در مواردی در میان دو واکه به /h/ تبدیل شده است: *ni-dāna- > nohon «نهان». /h/ ایرانی باستان در گویش گیلکی در مواردی به /x/ تبدیل می‌شود (نک. /xuji:r/ «خوب»)، در واژه‌های گیلکی /x/ در برخی گونه‌ها از جمله رودسری و لنگرودی گاه در میان دو واکه به صورت /ɣ/ نمود آوایی می‌یابد. نظیر این تبدیل در مصدر گیلکی fuxutən (> *hu ap- «خفتن»، با پیشوند اشتقاقی گیلکی fu-) «حمله کردن» نیز دیده می‌شود که در گونه‌های رودسری و لنگرودی به صورت fuyutən قابل مشاهده است. /fuγāstə/ یا صورت دیگر آن /fuγāssə/ در گونه گویشی سیاهکلی و املشی به صورت /fuxāstə/ به کار می‌رود.

/hačiməs(t)ən/ خم شدن، خمیده راه رفتن

مصدر جعلی گیلکی است از پیشوند اشتقاقی /ha-/ (> *fra-، ماده ماضی جعلی čiməs(t)- و تکواژ مصدرساز /-ən/، ماده ماضی جعلی čiməs(t)- از ماده مضارع čim- حاصل شده است. čim- > ایرانی باستان *čam(p)- / *kam(p)- «خم شدن». بسنجید با: سنسکریت kamp- «لرزیدن» (ویتنی، ۱۸۸۵: ۱۷)، پارتی (با پیشوند ni-) nikamb- «خم شدن» (دورکین- مایستر ارنست، ۲۰۰۴: ۲۴۲)، سغدی pk'np- «منحرف شدن، خم شدن»، nk'np- «خم کردن، تا کردن» (قریب، ۱۳۷۴: ۵۹۵۵، ۶۸۷۰)، خوارزمی m/'kfs- «خم شدن، خم بودن» (صمدی، ۱۹۸۶: ۴)، فارسی «چمیدن، چم-» به معنی «خم شدن».

تحول ریشه ایرانی باستان *čam- به ماده مضارع čim- در گیلکی این گونه است: čim- > čəm- > *čam- (نیز نک. /dəčik-). /hačiməs(t)ən/ در گونه‌های گویشی

لاهیجانی، لنگرودی و رودسری کاربرد دارد. گونه دیگر این مصدر، کاربرد مصدر ساده /fə-čiməs(t)ən/ با پیشوند /fə-/ است: /fəčiməs(t)ən/ که در گونه‌های گویشی املشی و سیاهکلی رواج دارد. صورت واداری این دو مصدر به ترتیب /hačimane:n/ و /fəčimane:n/ به معنی «خم کردن» است.

/havəndən/ پیروز شدن، به زمین زدن

ماده مضارع havən-، ماده ماضی havənd-

ایرانی باستان *u an- «پیروز شدن، غلبه کردن» > هندواروپایی *u en- «غلبه کردن، پیروز شدن» (چئونگ، ۲۰۰۷: ۴۱۸)، بسنجید با: اوستایی van- «پیروز شدن» (بارتلمه، ۱۹۰۴: ۱۳۵۲)، فارسی میانه زردشتی wān-, wānīdan «غلبه کردن، نابود کردن» (مکنزی، ۱۳۷۹: ۱۵۲)، فارسی میانه مانوی wān- «غلبه کردن، حمله کردن» (دورکین-مایستر ارنست، ۲۰۰۴: ۳۳۵). برابر این مصدر در برخی از گویش‌های ایرانی آمده است: لری vane، افتری /von- vunt، بختیاری vandān، سرخه‌ای vand- همگی به معنی «انداختن، افکندن» (نک. حسن‌دوست، ۱۳۸۹: ۷۶۸-۷۶۹)، تاتی avanden «به زمین زدن» (سبز علیپور، ۱۳۹۰: ۳۲۳). /ha-/ در جایگاه آغازین واژه، پیشوند اشتقاقی است که غالباً در گونه گویشی شرق گیلان کاربرد دارد. برابر این پیشوند در گونه گویشی غرب، /fa-/ است: hada:n «دادن» در شرق برابر است با fada:n «دادن» در غرب.

/monson/ مثل، مانند

ایرانی باستان *mān- «شبیبه بودن، همانند بودن». بسنجید با: فارسی میانه زردشتی mān- mānistān «شبیبه بودن، همانند بودن» (فروه‌وشی، ۱۳۸۱: ۳۵۷)، پارتی mān- «موافقت کردن، شبیبه بودن» (دورکین-مایستر ارنست، ۲۰۰۴: ۲۲۵)، ختنی mān- «شبیبه بودن» (امریک، ۱۹۶۸: ۱۰۹)، سعدی myn- «مانند بودن، شبیبه بودن» (قریب، ۱۳۷۴: ۵۶۲۵)، فارسی «مانستن»، و نیز صفت مفعولی «مانسته» به معنای «شبیبه شده، همانند شده». به نظر می‌رسد این واژه، اشتقاقی از مصدر گیلکی monəstən «مانستن، شبیبه بودن» (مشتق از همین ریشه ایرانی باستان) باشد و شاید بتوان آن را صورت کوتاه‌شده monəstōn دانست که معنای قیدی «مثل، مانند» از آن اراده می‌شود. چنان که در این

واژه گیلکی مشاهده می‌شود، /**āna*/ ایرانی باستان در گویش گیلکی شرق گیلان غالباً به /*on*/ تبدیل می‌شود: **tāpah- stāna* < *tābēston* «تابستان»، **ni-dāna* < *nohon* «نهان».

/nə-zən/ ناشناس

از پیشوند نفی *nə-* «نا» و ماده مضارع *zən-* «شناختن»
 > ایرانی باستان **zan-* «شناختن» > هندواروپایی **g'neh₃* «تشخیص دادن، شناختن» (چئونگ، ۲۰۰۷: ۴۶۸)، بسنجید با: اوستایی *zan-* «شناختن، دانستن» (بارتلمه، ۱۹۰۴: ۱۶۵۹)، سغدی **z'n* «شناختن، دانستن» (قریب، ۱۳۷۴: ۳۹۳)، پارتی *zān-* «دانستن، تشخیص دادن» (دورکین-مایستر ارنست، ۲۰۰۴: ۳۷۹). برابر این صفت در تاتی نیز دیده می‌شود: *ana â.zân* «ناشناخته، ناشناسا» (نک. سبزیپور، ۱۳۹۰: ۲۲۲).

در گویش گیلکی، مصدر /*zənəstən*/ «دانستن» تنها کاربرد محدودی در ناحیه کوهستانی دیلمان دارد و در دیگر نواحی گیلان از مصدر /*donəstən*/ «دانستن» (مشق از همین ریشه ایرانی باستان) استفاده می‌شود.

/owj/ جواب، پاسخ

> ایرانی باستان **vač-* «گفتن، سخن گفتن» > هندواروپایی **u ek^w* «گفتن، سخن گفتن» (چئونگ، ۲۰۰۷: ۴۰۴)، بسنجید با: اوستایی *vak-* «گفتن» (بارتلمه، ۱۹۰۴: ۱۳۳۰)، پارتی *wāž-* *wāxt-* «گفتن، حرف زدن»، *padwāž-* *padwāžād-* «پاسخ دادن» (دورکین-مایستر ارنست، ۲۰۰۴: ۳۳۳، ۲۷۱)، فارسی «آواز». این ریشه در دیگر زبان‌ها و گویش‌های شمال غربی نیز به کار رفته‌است: بلوچی *gwašt/ gwaš-* زازا *vān- /vātiš*، ابیان‌های *vātan*، انارکی *iwat/ ewoj-*، هورامی *wātáy/wāč-* همگی به معنی «گفتن، حرف زدن» (نک. چئونگ، ۲۰۰۷: ۴۰۳).

واژه گیلکی را می‌توان بازمانده *āwāj* «آواز» دانست: *owj* > *āuj* > *āwāj*

واژه /*owj*/ در گیلکی تنها در فعل مرکب *owj-a da:n* «جواب دادن، پاسخ گفتن» در نقش همراه کاربرد دارد: به من جواب بده *mə-rə owj-a di*

/a/ بین همراه و همکرد، یعنی بین /owj/ و /da:n/، واژه میانجی است. این واژه در افعال مرکب گیلکی، اگر همراه مختوم به همخوان باشد، غالباً پس از آن ظاهر می‌شود: «پس گرفتن» pəs-a gitən «سر رفتن» tomon-a gudən «تمام کردن» xâmuš-a gudən «خاموش کردن».

/tâm/ ساکت، بی صدا

> ایرانی باستان tam- * «ضعیف شدن، خسته شدن» <هندواروپایی tem- * «ضعیف شدن، خسته شدن» (چئونگ، ۲۰۰۷: ۳۷۶). بسنجید با: پارتی tam- «خفه شدن، بند آمدن» (دورکین- مایستر ارنست، ۲۰۰۴: ۳۲۱)، ختنی ttāma «خسته»، pātem- «متحیرماندن»، bitam- «شک داشتن، متحیر ماندن» (امریک، ۱۹۶۸: ۸۳، ۹۵)، سغدی pt'm «بیهوش، گیج» (قریب، ۱۳۷۴: ۷۵۴۵)، خوارزمی prc's- «خسته شدن» (صمدی، ۱۹۸۶: ۱۵۱). برابر این ریشه را در فارسی در مصدر «تاسیدن» (بازمانده ماده آغازی از همین ریشه: tā-sa-*) به معنی «مضطرب و اندوهناک بودن» و صفت مفعولی «تاسیده» به معنی «کوفته، خسته» (دهخدا، ۱۳۷۷: ۴/۶۲۶۸) می‌توان یافت. همچنین در فرهنگ‌های فارسی، یکی از معانی «تاسیدن» عبارت است از «خفه شدن صدا و به زحمت شنیده شدن آن» (انوری، ۱۳۸۱: ۳/۱۵۷۹) که با معنای /tâm/ در گیلکی برابری دارد. /tâm/ در گیلکی در نقش همراه در دو فعل مرکب tâm za:n «ساکت شدن» و نیز tâm-a gitən «ساکت کردن» کاربرد دارد:

tâm bəzən

ساکت شو

zək-ə tâm-a gir

بچه را ساکت کن

گفتنی است از ریشه ایرانی باستان - tam، واژه /tâsyân/ <tā-s-aya-na- * به مفهوم «خالی بودن جای کسی» یا «اندوهگین شدن از نبود کسی» نیز در گیلکی ساخته شده است:

Ali bušo, šəmə xonə tâsyân-ə.

علی رفته، جایش در خانه شما خالی است.

حسن دوست (۱۳۸۳: ۳۲۱) واژه فوق، نیز «تاسیدن» را از ریشه *tās- (tā-s-) «خسته شدن» دانسته و tā- را با ریشه *tan- (<هندواروپایی ten- * «تنیدن، پیچیدن، کشیدن») مربوط دانسته است.

/tāši/ هرس کردن درخت

▷ ایرانی باستان *taš-** «ساختن، شکل دادن، بریدن» <هندو اروپایی – *tetk'* «شکل دادن، ساختن از طریق بریدن» (چئونگ، ۲۰۰۷: ۳۸۵). بسنجید با: اوستایی *taš-* «ساختن، بریدن» (بارتلمه، ۱۹۰۴: ۶۴۴)، سنسکریت *taks-* «شکل دادن، خلق کردن؛ بریدن» (ویتنی، ۱۸۸۵: ۵۹)، فارسی میانه زردشتی *tāš-*، *tāšīdan* «بریدن، تراشیدن، آفریدن» (مکنزی، ۱۳۷۹: ۱۴۶)، ختنی *ttāš-* «بریدن» (امریک ۱۹۶۸: ۳۸)، سغدی *taš-* «بریدن، تراشیدن» (قریب، ۱۳۷۴: ۹۵۰۰)، فارسی «تراشیدن، تراش-».

tāši gudən «هرس کردن، پیراستن» در نواحی کوهستانی دیلمان کاربرد دارد:

درختان را هرس کردم *dərəxtən-ə tāši bəgudəm.*

از ریشه ایرانی باستان *taš-*، در گیلکی دو مصدر */taštən/* «تراشیدن» و نیز */fətaštən/* «تراشیدن علف» ساخته شده‌اند.

/turəstən/ شتاب کردن

ماده ماضی جعلی *turəst-* > ماده مضارع *tur-*

▷ ایرانی باستان *tu ar-/** «شتاب کردن، عجله کردن» <هندواروپایی – *tu er** «راندن، مجبور کردن» (چئونگ، ۲۰۰۷: ۳۹۹). بسنجید با: اوستایی *θbāša-* «شتافته، سریع»، پارتی *niḍfār-* «شتاب کردن» (دورکین-مایستر ارنست، ۲۰۰۴: ۲۵۲)، سغدی *pḍβʿr-* «شتاب کردن، شتابیدن» (قریب، ۱۳۷۴: ۶۷۸۷)، فارسی «توریدن» به معنی «رمیدن». این ریشه در چند گویش دیگر ایرانی نو هم دیده می‌شود: انارکی *tur-*، گزی *tur- /turā* «شروع به چرخیدن کردن» (نک: چئونگ، ۲۰۰۷: ۳۹۹).

واژه گیلکی *tur* به معنی «دیوانه، مجنون» ظاهراً از همین ریشه مشتق شده‌است.

/xu-ji:r/ خوب

▷ ایرانی باستان *hu-čīora** (از *hu-* «خوب، نیکو» و *čīora-* «نژاد، تخمه»)، بسنجید با: اوستایی *hu-čīora-* «خوب‌نژاد، دارای تخمه نیک» (بارتلمه، ۱۹۰۴: ۱۸۲۱)، فارسی میانه زردشتی *hu-čīhr* «نیکو، هجیر، زیبا» (مکنزی، ۱۳۷۹: ۹۰)، فارسی میانه مانوی و پارتی

hučihr «زبا» (دورکین-مایستر ارنست، ۲۰۰۴: ۱۹۲): hučihr در فارسی میانه و پارتی بازمانده مستقیم صورت ایرانی باستان نیست، بلکه در این دو زبان از پیشوند hu- و čihr ساخته شده است. این دو صورت در فارسی میانه و مانوی باید به ترتیب huzihr و hužihr باشند (همان). در فارسی «هجیر، هژیر» به معنی «خوب، نیکو، خوب‌چهر» است. همچنین در شماری از گویش‌های ایرانی می‌توان برابر این واژه را دید: افتری xuji، گزی āzi:ī، سرخه‌ای xuji:ī، مراغی xoji:ī، سهی xuji:ī (نک. حسن دوست، ۱۳۸۹: ۹۷۲-۹۷۱).

در تحول hu-čihra* ایرانی باستان به /xu-ji:ī/ در گیلکی این دگرگونی‌ها را می‌توان مشاهده کرد: /h/ ایرانی باستان، در مواردی در گیلکی، به /x/ تبدیل می‌شود: xušk < huška* «خشک». /č/ میان‌واکه‌ای ایرانی باستان که در فارسی به /z/ تبدیل شده، در گیلکی در غالب موارد به /j/ بدل می‌شود: -sauča < suj- «سوز». hača jā < *hača jā < *hača jā «از»، /θr/ ایرانی باستان در گیلکی به /hr/ و سپس به /r/ تبدیل می‌شود: dāora < dāre «داس». /h/ در این واژه حذف گردیده و این حذف، کشش جبرانی واکه /i/ را سبب شده است.

۳- نتیجه‌گیری

بررسی ریشه‌شناختی گویش گیلکی، به روشنی پیوستگی و قرابت این گویش را که از گویش‌های ایرانی نو است، با زبان‌های ایرانی در سه دوره تاریخی و نیز دیگر گویش‌های ایرانی که در این سرزمین تکلم می‌شوند نشان می‌دهد و این امر خود کمک شایانی خواهد بود در جهت حفظ و نگهداری این گویش که به واسطه گرایش گویشوران گیلکی به زبان فارسی معیار، اندک‌اندک در حال زوال است، و افزون بر آن، زمینه مناسبی فراهم خواهد نمود برای پژوهش‌های زبانی دیگر گویش‌های ایرانی که با این گویش پیوند زبانی و تاریخی دارند.

منابع

- انوری، حسن (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، هشت جلد، تهران: سخن.
- بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین (۱۳۸۱)، تاریخ بیهقی، جلد ۱، به تصحیح خلیل خطیب رهبر، تهران: مهتاب.
- حسن دوست، محمد (۱۳۸۰)، «اشتقاق چند واژه گیلکی»، نامه فرهنگستان، شماره ۱۷، صص ۱۷۰-۱۶۲.
- _____ (۱۳۸۳)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، جلد ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- _____ (۱۳۸۹)، فرهنگ تطبیقی- موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو، دو جلد، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، جلد ۴، تهران: دانشگاه تهران.
- سبزه‌علیپور، جهان‌دوست (۱۳۹۰)، فرهنگ تاتی، رشت: فرهنگ ایلیا.
- صبوری، نرجس‌بانو (۱۳۹۲)، «ریشه‌شناسی چند مصدر گیلکی»، نامه فرهنگستان، ویژه‌نامه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، شماره دوم، صص ۶۵-۵۳.
- فروهوشی، بهرام (۱۳۸۱)، فرهنگ زبان پهلوی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- قریب، بدرالزمان (۱۳۷۴)، فرهنگ سغدی، تهران: فرهنگان.
- مکنزی، دن (۱۳۷۹)، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفرخایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- Bailey, H.W. (1979). Dictionary Of Khotan Saka, Cambridge.
- Bartholomae, Ch. (1904). Altiranischen Wörterbuch, Berlin.
- Cheung, J. (2007). Etymological Dictionary Of The Iranian Verb, Leiden, Boston.
- Durkin- Meisterernst, D. (2004). Dictionary Of Manichean Middle Persian And Parthian, Turnhout.
- Emmerick, R. (1968). Saka Grammatical Studies, London.
- Kellens, J. (1995). Liste Du Verbe Avestique, Wiesbaden.
- Kent, R.G. (1953). Old Persian, New Haven.
- Pokorny, J. (1956). Indogermanisches Etymologisches Wörterbuch, Tübingen.
- Samadi, M. (1986). Das Chwaresmische Verbum, Wiesbaden.
- hitney, D.W. (1885). The Roots, Verb-forms and Primary Derivatives of the Sanskrit Language, Leipzig.